

سلاطین چرا کسه بحکومت آنجا قیام مینمود ملاقی شده * شمه *
 از حال پر اختلال خود باو باز گفت و بمقتضای نحوای آیه کریمه
 (وشاورهم فی الامر) عمل نموده * درباب رفتن مصر نیز بدو مشاوره
 کرد * چون نمای بیک مرد جهان دیده کار آزموده گرم و سرد
 چشیده بود و زبان روز کار در وصف او باین ترانه میسرود * نظم
 خرد پیشه پیری ز کار آگهان * چو شمعش هم ز آب و آتش دهان
 بعد از تأمل بسیار در جواب فرمود که حالا عظمت و شوکت
 قوت و قدرت سلاطین آل عثمان بر جمله پادشاهان زمان ترجیح
 دارد و صیت جهانگیری و آوازه مملکت داری ایشان باطراف
 و اکناف عالم رسیده و احوال سلاطین چرا کسه ثباتی ندارد چرا که
 کار و بار ایشان از قانون معدلت انحراف یافته * سر رشته دولت
 از چنگ عدالت بیرون رفته * عنقریب است که دود بیداد از آن
 دودمان بر آید . مملکت بتصرف دیگران خواهد رفت *
 صلاح در آنست که احرام عتبه بوسی سلطان سلیم
 خان بسته * عنان عزیمت بصوب روم معطوف داری *

﴿ پیر حسین بیک بن حاجی رستم بیک ﴾

خلاصه آن خاندان وزبده آن دودمانست * بعد از ملاقات
 بمای بیک و قبول نصیحت بی غرض او که گفته اند * نظم

(۱) فی النسخین الخطیتین میر حسین بیک بدل پیر حسین بیک

نصیحت که خالی بود از غرض * چو داروی تلخ است دفع مرض
 پای همت بر رکاب عزیمت در ست کرد و مضمون بلاغت
 مشحون (فاذا عزمتم فتوکل علی الله) را بر ذمت همت خود لازم
 و متحتم گردانیده از روی صدق و اخلاص متوجه درگاه عرش
 اشتباه سلطان سلیم خان شد * و در اماسیه بعز بساط بوسی فایز
 گشته * چون بنظر کیمیا اثر سلطانی در آمد بر قوت و جرأت
 دایرانه او تعجب کرد که با وجود آنکه پدر و پسر او را با چهل
 نفر از آغایان ماسکیشی بقتل آورده ایم اصلا و قطعا وهم و هراس
 نکرده التجا بدرگاه عرش اشتباه ما آورد * بنابراین سلطان سلیم
 خان مضمون این بیت *

﴿ نظم ﴾

آنکه کار چون عذر خواهی بود * گناهِش نبخشی گناهت بود
 کار بسته بعنایات پادشاهانه و نوازشات خسروانه او را بین
 الاقران مفتخر و سرافراز گردانیده * و ولایت چمشکزک را
 بدستوری که در تصرف آبا و اجداد عظام او بوده بدو ارزانی
 داشته * فرمان واجب الاذعان عز اصدار یافت که محمد پاشا بیغلو
 میرمیران سرعش همراه پیر حسین یک متوجه چمشکزک کرد
 و اوجاق موردی او را از تحت تصرف قزلباشیه بیرون آورده
 تسلیم او نماید * محمد پاشا بامتنال امر مبادرت نموده متوجه چمشکزک
 گردید * اما پیر حسین یک پیش دستی نموده قبل از وصول لشکر

محمد پاشا عشایر و قبایل خود را جمع نموده بعزم رزم نور علی خلیفه
 بر سبیل استعجال متوجه شد. نور علی خلیفه نیز او را استقبال نموده
 در موضع تا کر بیلاغی تلاقی فریقین دست داد * بعد از مقاتله
 و مجادله بسیار شکست بر لشکر قزلباش افتاده. و فی الفور گردان
 نور علی خلیفه را سر از تن و جان از بدن جدا ساخته * پیر حسین
 بیک گلستان اوطان از خار مغیلاں سرخ سر پاک گردانیده بلا
 ممانعت و منازعت بحکومت و دارایی آنجا قیام و اقدام نموده * بعد
 از آن مدت سی سال در حکومت و فراغت اوقات گذرانیده
 بعالم آخرت انتقال نمود * و شانزده پسر در صفحه روزگار بیادگار
 گذاشت (۱) خالد بیک (۲) محمدی بیک (۳) رستم بیک (۴) یوسف
 بیک (۵) پیلتن بیک (۶) کیقباد بیک (۷) بهلول بیک (۸) محسن
 بیک (۹) یعقوب بیک (۱۰) فرخشاد بیک (۱۱) علی بیک (۱۲)
 کلایی بیک (۱۳) کینخسرو بیک (۱۴) کیکاوس بیک (۱۵) پرویز
 بیک (۱۶) یمان بیک (۱) بعد از وفات پدر برادران کردن باطاعت
 یکدیگر نهادند و مضمون این بیت را ندانسته که * ﴿ نظم ﴾

دولت همه از اتفاق خیزد * بیدولتی از تفاق خیزد

جمله در بیدولتی اتفاق کرده و روانه آستانه سلطان سلیمان
 شده استدعای محرر ولایت نمودند که قصبه چمشکزک و خراج

(۱) فی نسخه خطیه سلیمان بیک و فی آخری یمان بیک

کفره و عادت اغنام آن ولایت مع چند قریه و ناحیه که لیاقت
خاصه پادشاهی داشته باشد داخل خواص همایون سازند. و سایر
ولایت منقسم بدو سنجاغ و چهارده زعامت و تیمار گردد * حسب
الاستدعای ایشان نشان مکرمت عنوان سلطانی عز اصدار یافت
که بغیر از خواص همایون ولایت چشمکزک منقسم بدو سنجاغ
و چهارده زعامت و تیمار گشته در تصرف اولاد و احفاد پیر حسین
بیک بوده باشد مشروط بر آنکه اگر محلول شود سنجاغها و زعامتها
و تیمارها باز با اولاد و احفاد آن سلسله توجیه شده بمردم بیکانه
ندهند و همچنان اولاد و اولاد ایشان اراده منصب
دیگر از ممالک محروسه پادشاهی نمایند *

شعبه اول

﴿ در ذکر امراء مجنکرد ﴾

ناحیه مجنکرد بموجب نشان مکرمت عنوان سلطان سلیمان
خان بطریق سنجاغ بمحمدی بیک پسر بزرگ پیر حسین بیک
عنایت گشته * چون یکسال از ایام حکومت او متمادی شد وفات
یافته ازو چهار پسر ماند اما خورد سال بودند و هیچکدام را لیاقت
امر حکومت نبود بنابر آن سنجاغ مزبور را از دیوان سلیمانی
به برادرش فرخشاد بیک ارزانی گشت * و بعد از چند سال برادران

برو حقد و حسد ورزیده نسبت خیانت مال پادشاهی بدو کردند
 و این احوال را معروض پایه سرپر معذلت مصیر سلطانی
 گردانیده . حسب فرمان سلطان سلیمان خان بیاسا رسید * و ازو
 خلیل بیک و حسین بیک دو پسر ماند و از سنجاغ مجنکر د زعامتی
 بطریق مشارکت پسران داده سنجاغ را بقاسم بیک برادر سنان
 پاشای ارناود میر میران ارضروم مفوض کردند و چهار پسر محمدی
 بیک را بزعامت و تیمار رعایت کرده راضی و متمسلی گردانیدند
 و بعد از آن رستم بیک حاکم پرتک بعرض پادشاه سلیمان مکان
 رسانید که اگر از فرخشاد بیک افعال قبیحه بظهور رسید بقر
 و غضب پادشاهی گرفتار کردید اکنون التماس بنده از درگاه
 اشتباه پادشاهی آنست که بموجب معاهده همایون اوجاق موروثی را
 به پیلتن بیک ولد پیر حسین بیک عنایت فرموده بمردم بیگانه
 ندهد حسب التماس رستم بیک سنجاغ مجنکر بدو ارزانی گشته
 در هنگام معاودت مصطفی پاشای سردار از سفر شیروان پیلتن
 بیک رخصت انصراف حاصل کرده متوجه مجنکر شد . و چون
 بناحیه ترجان رسید تقد جان بقابض ارواح سپرد و ازو علی بیک
 و جهانگیر و عثمان و کل احمد بیک چهار پسر ماند * سنجاغ مجنکر
 از جانب مصطفی پاشای سردار بموجب نشان عالیشان سلطان
 مراد خان به پسر بزرگش علی بیک مرحمت گردید و برادرانش

بزعامت و تیمار رعایت یافته بدان قناعت کردند * و چون علی بیک
 چند روز بحکومت و دارایی آنجا قیام و دندای (یا ایها النفس
 المطمئنه ارجعی الی ربك راضیه مرضیه) از ساکنان ملکوت
 استماع نموده بعالم آخرت انتقال فرمود * و ازو حیدر بیک و الله
 و پردی و پیمان نام سه پسر ماند. از دیوان سلطان مرادخان توجیه
 سنجاق به پسر بزرگش حیدر بیک مفوض گردید * هنوز تصرف
 در سنجاق نمکرده قابض ارواح دست تسلط او را از شهرستان
 بدن کوتاه ساخت * ازین جهان بقرار بدار القرار رحلت نمود
 و سنجاق بجزا کرد بدستور موعود به برادرش الله و پردی بیک
 مقرر شد * و حالا که تاریخ هجری در روز دوشنبه هجدهم رمضان
 سنه خمس و الف است سنجاق بجزا کرد در تحت تصرف اوست *

شعبه دوم

﴿ در ذکر حکام پرتک ﴾

بعد از فوت پیر حسین بیک بنوعی که مذکور شد ولایت
 چشمکزک بدو سنجاق و زعامت چند در میانه برادران قسمت
 شد * از آنجمله ناحیه پرتک برستم بیک پسر دوم پیر حسین بیک
 از دیوان سلطان سلیمان خان ارزانی شد * چون مدتی بطریق
 عدالت بحکومت آنجا قیام نمود امارت عالم عقبی را بر منصب

جهان فانی ترجیح داده کوس رحلت فرو گرفت * وازو بایسنقر
 و محمدی و علی سه پسر ماند * بموجب وصیت پدر و بحسب ارث
 واستحقاق بایسنقر بیک متصدی قلاده حکومت گشته قائم
 مقام پدر شد * و الحاق او سر دیست بزور فهم و فراست آراسته
 و بحلیه عقل و کیاست پیراسته * در حفظ و حراست ولایت
 و ضبط و صیانت عشیرت از امثال و اقران ممتاز و متفرد * در امور
 جهانداری و تدبیر دنیا داری در میانه حکام گردستان بر همکنان
 سر افراز * و از حیثیات جبلی در فن موسیقی از علمی و از عملی
 پیشتر و راست کار و سر حلقه عشاق دایره ادوار است * و در فنون
 سخاوت و اقسام فتوت و مروت و شجاعت یگانه اعصار و ثانی حاتم
 و اسفندیار * با خورد و بزرگ بطریق مدارا و مواسا سالک و بجمیع
 ادوات و آلات ظروف و اوانی حکومت مالک * بالفعل مستقلا
 بحکومت پرتک و توابع اشتغال می نماید * پیشوا و مقتدائی
 بنی عمان و عشیرت و طوایف چشمکز کیان بدو
 مخصوص است * همگی کردن باطاعت او نهاده
 از سخن و صلاح او تجاوز نمی کنند
 امید که بدولت عظمی و حکومت
 کبری بدستور آباء و اجداد
 عظام موفق باشد *

شعبه سیم

﴿ در ذکر حکام سقمان ﴾

در حالتی که ولایت چمشکزک با استدعای اولاد پیر حسین بیک در زمان سلطان سلیمان خان غازی منقسم بدو سنجاغ و چهارده زعامت گشت ناحیه سقمان با قصبه چمشکزک داخل خواص همایون پادشاهی شده بود چنانچه سابقا مذکور شد * در ثانی الحال کیخسرو بیک و کیکاوس بیک و پرویز بیک پسران پیر حسین بیک که هر سه از یک مادر متولد شده بودند و از پدر خورد سال مانده و بجزئی زعامت و تبار قانع گشته * چون بسر حد رشد و تمیز رسیدند برادران باتفاق بطالب حکومت موردی بعزم آستان بوسی سلطان روانه شدند *

﴿ نظم ﴾

بود بچه شیر چندان زبون که ناورده چنگال و دندان بیرون چون حقیقت احوال خود را بوساطت عظماء و وزرا معروض حاجبان عتبه خلافت تریز و مسموع ساکنان سده جلادت آیین گردانیدند از مراحم بیکرانه خسروانه و عواطف بی اندازه پادشاهانه ناحیه سقمان که داخل خواص همایون شده بود بدستور سنجاغ بکیخسرو بیک عنایت فرمودند و نشان مرحمت عنوان سلطانی شفقت گشته برادرانش نیز بزعامت کلی رعایت یافتند

و چون مدتی کینخسرو بیک در آن ناحیه اوقات بعیش و عشرت
 بگذرانید تند سوار اجل دواسبه تاخت بسر وقت او آورده
 سلطان روح قدسی صفاتش را از نواحی کشور بدین اخراج
 ساخت * ﴿ نظم ﴾

کدام دوحه اقبال سر بچرخ کشید *

که سر در اجلس عاقبت ز بیخ نکند *

واذو صالح بیک وقاصم بیک و عمر بیک سه پسر ماند * صالح بیک
 بحسب ارث و استحقاق والی ملک پدر شد * و برادرش قاصم بیک
 مرد دیوانه و شش شوریده حال و مجذوب احوال بود لیاقت منصب
 نداشت درویشی اختیار کرده در کنج قناعت غنود * اما برادر
 دیگرش عمر بیک چندان بحکومت او راضی نشده خفیه بغض
 و عداوت برادر در دل گرفته بلکه در صدد قتل او در آمده منتظر
 فرصت می بود * عاقبت الامر روزی فرصت یافته بزحم تیغ
 بیدریغ برادر حقیقی خود را از پای در آورده * متصدی امر
 حکومت و متکفل شغل امارت شد * و بعد از آن اراده کرد که
 منکوحه صالح بیک را خواستگاری نموده بحباله نکاح در آورد
 تا متصرف اموال و اسباب او شود * این راز را با خاتون در میان
 نهاده . او نیز بظاهر طوعا و کرها باین قضیه رضا داده اما ضمنا
 در مقام بغض و عداوت می بود تا بحیله و خدعه و فریب آن بوالهوس

بر شکیب را در انتقام خون شوهر از پای در آورد * آن شیرزن
 این مقدمه را با چند نفر از خدمتکاران وفادار و امکداران را زدار
 صالح بیک مرحوم در میان نهاده * ایشان نیز بسمع رضا اصفا نموده
 قرار بدان دادند که آنجماعت را در روز زفاف مسلح و مکمل
 در درون خانه نگاه داشته چون عمر بیک بخلوت خانه در آید
 مأموران از کینگاه بیرون آمده مهم او را فیصل دهند * چون وعده
 شب زفاف رسید موکلان عقوبت در محل موعود متواری شده
 چون عمر بیک با صد گونه آرزو و هوس با باد غرور و نخوت
 هم نفس داخل حرم سر آمد موکلان مانند شیر زیان و هزبر دمان
 از کینگاه بیرون آمده بر او حمله ور شدند * و فی الفور قالب پر غرور
 و دماغ پر نفور او را از باد نخوت خالی کرده دمار از نهادش بر آوردند
 و از صالح بیک کینخسرو بیک و محمود بیک و محمد بیک سه پسر مانده
 بود آن شیرزن بغیرت و ناموس پسر بزرگ خود کینخسرو بیک را
 برداشته روانه آستانه سلطان مراد خان شد و قضایای که بر او
 ساجح شده بود بوسیله عظماء و وزراء بموقف عرض حجاب بارگاه
 عرش اشتباه سلطانی رسانید * از مرآحیم بیدریغ خسروانه سنجاق
 پدر پسر ارزانی کشته و نشان پادشاهی عنایت شده مقضی المرام
 عودت کرد * و الحال که تاریخ هجری در سنه خمس و الف است
 سنجاق سقمان در تحت تصرف کینخسرو بیک است بلا ممانعت

و مشارکت غیرى بحکومت و دارائى آنجا قیام مى نماید * و احوال سایر اولاد پیر حسین بیک بنوعیست که در ذیل این قضیه مذکور خواهد شد (اول) یوسف بیک بن پیر حسین بیک است که در هنگام قسمت ولایت موروثى بانعام هفتاد هزار اقچه زعامت سرافراز گذشته * بعد از وفات چون اولاد ذکور نداشت زعامت او را بمصطفی بیک و ذوالفقار بیک و سهراب بن القاص نام اولاد محمدی بیک عنایت کردند (دوم) محسن بیک بن پیر حسین بیک است او نیز بهفتاد هزار اقچه زعامت از ولایت موروثى ممتاز گذشته * بعد از فوت او زعامتش بر پنج پسر او ابراهیم و جعفر و شیخ حسن و مراد بیک و ابیه سلطان در فراخور حال تقسیم شد (سیم) یعقوب بیک بن پیر حسین بیک را چهل هزار اقچه زعامت دادند و بعد از فوت او زعامتش را به پسرانش فرخ و دوندار و بابر بیک دادند (چهارم) اکیباد بیک بن پیر حسین بیک را پنجاه هزار اقچه زعامت دادند از روی شهامت بهورد ذاتی که در جیلتش مرگوز بود قبول نکرده ترك برادران و دیار نموده بجانب یمن رفت * و بعد از آنکه در آنجا از خدمات شایسته ظهور کرده بامید حکومت ولایت موروثى باستنبول عودت کرده * در آنجا بجوار رحمت الهی پیوست * و ازو حسین بیک و مسیح و زاهد و اسلام بیک نام چهار پسر ماند (پنجم) کیکاوس بن پیر حسین بیک را باندک

زعامت رعایت کردند و بعد از وفات زعامتش را بمنصور بیک نام
 پسرش اوزانی داشتند (ششم) پرویز بیک بن پیر حسین بیک بعد از
 وفات زعامتش بمحیدر بیک نام پسرش انتقال یافت (هفتم) بهلول
 بیک ابن پیر حسین بیک را چهل هزار اقچه زعامت مقرر شده
 بعد از فوت او زعامتش بمحمدی بیک نام پسرش رسیده * و بعد
 از او زعامتش در میانه پسرانش الوند و اروج و احمد قسمت گشت
 (هشتم) کلایی بیک بن پیر حسین بیک او را نیز بزعامت چهل
 هزار اقچه راضی کرده در هنگام توجه مصطفی پاشای سردار
 بطرف شیروان در محاربه جلدی که با قزلباش واقع شد با امرا
 واعیان اکراد بقتل رسید و زعامتش را بمحمد بیک نام پسرش
 دادند و چون محمد بیک فوت کرد زعامت به پسرزاده اش علیخان
 بیک منتقل گشت (نهم) یامان بیک بن پیر حسین بیک به بیست
 هزار اقچه زعامت قائل شده حق سبحانه و تعالی او را
 عمر طویل کرامت کرده و وحالة التحریر که تاریخ
 هجری در سنه خمس و الفست در قید حیات است

فصل دویم

﴿ در ذکر حکام مرداسی ﴾

و آن مشتمل است بر سه شعبه * از چمن اخبار حکام کامکار

وکلشن آثار امرای نامدار نکبت این خبر بمشام جان راقم این
 نسخه ابر رسیده که نسب عالی تبار حکام مرداسی بعم بزرگوار
 سید ابرار بحضرت عباس رضی الله عنه میرسد * واول ایشان پیر
 منصور بن سید حسین اعرج است و او شخصی زاهد عابد متقی
 بود * وکاه کاه بکوش هوش سر الهامات غیبی می شنیده .
 و بموجب شجره که حالا در دست اولاد اوست بهفده بطن
 بسید علی بن عبد الله بن عباس رضی الله عنه میرسد * و پیر منصور
 در اوایل حال در ولایت حکاری بسر میبرد . و از آنجا متوجه
 ولایت اکیل شده * در نواحی قلعه اکیل در قریه پیران ساکن
 گشته * در آن قریه عبادت خانه جهت خود ترتیب داده و در
 آنجا بطاعت و عبادت مشغول شده * شب و روز بریاضات
 و مجاهدات قیام و اقدام مینمود و خلق آن دیار را بطاعت و عبادت
 ترغیب میکرد . چنانچه اهالی و اعیان آن ولایت را نسبت باو
 اخلاص و اعتقاد تمام پیدا شده * اکثر مرید و معتقد او گشتند
 و چون پیر منصور ازین دار غرور بسرای سرور رحلت کردند
 پسرش پیر موسی بجای پدر بر سجاده ارشاد نشسته خاتقاهی
 در آن قریه بنا کرده . در تربیت مریدان و تقویت ایشان جد و جهد
 لایعد و لایحصری بتقدیم میرسانید تا جمع کثیر از عشایر و قبایل
 مرداسی فریفته حسن اوضاع و اطوار و شیفته لطف گفتار

و کردار او گشته. مردم از اطراف و نواحی رو بخدمت او نهادند
یوماً فیوماً آوازه تقوی و عبادت و صیت و ورع و صلاحیت او
زیاده و بلند آواز شد * خواص و عوام آن ولایت حلقه عبودیت
او در کوش و سجاده رقیبت او بر دوش کشیدند * و چون پیر موسی
بعالم جاودانی نهضت فرمود پسرش پیر بدر متصدی مسند
ارشاد کشت و او اعتقاد و اخلاص عشیرت مرداسی را نسبت
بسلسله خود در درجه اعلی و مرتبه قصوی یافته. اراده خروج
و داعیه عروج کرده * سلطنت صور را ضمیمه حکومت معنوی
گردانیده زور بازو قلعه اکیل را بتحت تصرف در آورده و اکیل
قلعه ایست بر سر کمری رفیع واقع شده * و آن کمر بمنابه کج
شده که از دیدن او وهم و هراس بر آن کس از حد قیاس مستولی
میکردد * روایت مشهور در افواه و السنه مذکور است که یکی
از اولیاء الله بد آنجا رسیده * و بلفظ ترکی اشارت بآن کمر کرده
و آن کمر بقدرت کامله پرور دکار کج شده * العلی عند الله اما
عشیرتی که در آن قلعه و ولایت ساکن است ملقب بمرداسی اند
و مرداس بن ادریس (بن نصیر) بن نصر بن جمیل (۱) مقدم
بنی کلاب بوده و ایشان در اصل در حوالی حلب مقام داشتند در آن
زمان حلب در تصرف سلاطین اسمعیلیه مصر بود اتفاقاً امرای
مصر با یکدیگر در مقام عداوت و خصومت درآمده. اضطراب

تمام باحوال ساکنان آن دیار راه یافت * و این معنی بر صالح بن مرداس
 ابن ادريس ظاهر آشته باراده حکومت قلعه آنجا را محاصره نموده
 باندك فرصت کار بر محصوران تنك شده * قلعه تسلیم او کردند
 و چون این خبر در مصر بسمع ظاهر بن حاکم اسمعیلی رسید کسی
 بدفع او فرستاد . او را با پسرش در شهر سنه ۱۰۰۰ و در بن واریه
 بقتل آوردند * عشایر او جلای وطن کرده بطرف اکیل آمدند
 و از آن تاریخ در آن ولایت ساکن شدند * القصه چون پیر بدر
 بامداد و معاونت عشیرت مرداسی قلعه و ولایت اکیل را بتحت
 تصرف در آورده * مدتی بحکومت و دارایی آنجا برخلاف آبا
 واجداد خود قیام و اقدام کرد * یکی از سلاطین
 سلاجقه طمع در ولایت او کرده . بالفروره
 از آنجا فرار نموده * شرح این قصه را در
 ضمن حکایت آینده بتفصیل بیان
 خواهد شد بعون الله الملك المستعان

شعبه اول

﴿ در ذکر حکام اکیل که ملقب اند بیلدوقانی ﴾

بکرات حاوی اوراق را از ثقات استماع افتاد که وجه تسمیه

بیلدوقان آنست که چون پیر بدر از دست تحکم سلاطین سلاجقه
 فرار کرده بجانب مفرقین رفته * ملتجی بامیر حسام الدین حاکم
 آنجا شد * مدتی در آن دیار مخفی اوقات میگذرانید تا سلطان الب
 ارسلان سلجوقی امیر ارتق را که از نیابت او والی ماردین و آمد
 بود و آخر اولاد او تا حلب و بغداد متصرف شده اند * و مؤرخان
 ایشانرا داخل سلاطین فروع سلاجقیه عدی کنند * و هفت تن
 از ایشان پایه حکومت رسیده اند * و در اوایل دوات حسن بیک
 بایندوری و آق قویونلو ملک ناصر الدین که آخر آن طبقه بود
 در دست او بقتل آمده . دولت ارتقیه بدو منقرض گردید * القمه
 امیر ارتق بتسخیر قلعه مفرقین مأمور گشته . بامثال امر مبادرت
 نموده . قلعه را مرکزوار در میان گرفته . کار بر محصوران بتنگ آورد
 اتفاقاً از قضای آسمانی و تقدیر ربانی تیر چرخ از دست لشکریان
 امیر ارتق بمقتل امیر حسام الدین حاکم قلعه آمده . او را بجهان جاودانی
 فرستاد * و تابعانش را تاب مقاومت با امیر ارتق ننماده * روز بروز
 آثار ضعف و فتور و علامت عجز و قصور بر صفحه احوال و جبهه
 آمال ایشان ظهور میکرد . تا شبی امیر ارتق جبراً و قهراً قلعه را
 مسخر گردانیده * تیغ بیدریغ بر اهالی آنجا نهاده متنفسی را
 از رعیت و سپاهی در آن قلعه و نواحی زنده نگذاشت . و پیر بدر
 نیز در آن معرکه شربت شهادت چشیده * کسی دیگر از حاکمان

اکیل در قید حیات نماند مگر عورت پیر بدر که حامله بود و شب و روز چشم طایفه مرداسی بر آن وضع حمل می بود که حق سبحانه و تعالی از خزینه غیب کوهری و از درج رفعت جوهری و از برج شرف اختری کرامت فرماید که احیای خانواده قدیمه نماید * همه روز اعیان و هواخواهان بدر خانه آن ضعیفه آمده تفحص احوال او میکردند تا روزی که موعد وضع حمل بود بطریق عادت بدر خانه آمده آنچه مطالب و مقاصد آنجماعت بود شخصی بیرون آمده بوضع رمز زبان ترکی گفت که چوق شکر خدایه که « استدو کزی بولدوق » بنا بر آن نام آن پسر سعادت اثر بامیر « بولدوق » اشتهار یافت و حا کمان اکیل بیلدوقانی ملقب شدند * ﴿ نظم ﴾

چنین آمد از هوشیاران روم	که زاهد زنی بود زان مرز و بوم
ز آبستنی روز بیچاره شد	ز شوی (۱) و ز شهر خود آواره شد
بویرانه بار بنهاد و مرد	غم طفل میخورد و جان می سپرد
وزانش خبر نه که پرورد کار	چگونه و را پرورد وقت کار
چه کنجینهاز پر بارش کشد	چه اقبالها در کنارش کشد

القصة چون امیر بولدوق از مادر متولد شد والده اش فوت کرده * او را اعیان مرداسی مانند در گرا نمایه در کنار جان پروریدند تا بسرحد رشید و تمیز رسید * آنکاه عمو ما اقوام و عشایر سر

در ربه اطاعت او نهاده حلقه بندگی او را در گوش کردند * و امیر بولدوق نیز بجای پدر بر سر بر حکومت نشسته . سایه عدل و احسان بر فرق ایشان مبسوط گردانیده . ابواب ظلم و طغیان بر رخ عالمیان مسدود گردانیده * جناح عاطفت بر سر مسلمانان گسترانید * و بعد از مدتی که بحکومت و دارائی اکیل و سرداری اقوام قیام نمود رخت هستی بعالم آخرت کشید و پسر کلاترش *

﴿ امیر ابراهیم ﴾

بحسب قابلیت و استعداد قائم مقام پدر گردید و او در حکومت کاری نساخته زودی عروس ملک راسه طلاق بر گوشه چادر بست و کتخدائی سرای آخرت اختیار کرد * در آن مقام فرح و خوش بعیش نشست * بعد از فوت او پسرش *

﴿ امیر محمد ﴾

جانشین پدر گشته * چون مدتی حکومت نمود باجل موعود بعالم آخرت رحلت فرمود * و او راسه پسر خجسته فر بود * (اول) امیر عیسی * و او بعد از فوت پدر قائم مقام شده بحکومت اکیل مبادرت نمود * (دویم) امیر تیمور تاش است که او در زمان حیات پدر والی قلعه باغن و آن نواحی بود و حکام پالو از نسل او یقند و احوال ایشانرا در شعبه دویم بتفصیل بیان خواهد فرمود (سیم) امیر حسین است که او نیز در زمان حیات میر محمد والی

قلعه بردنج (۱) و ناحیه جرموك بود * و حکام جرموك از نسل
 اویند * اما بقول بعضی از اکابر میر حسین پسر میر محمد نیست
 یکی از بنی عمان اوست که در ایام حکومت خود میر محمد دارائی
 ناحیه جرموك و قلعه بردنج بدو تفویض کرده بود * بهر
 تقدیر احوال امیر حسین با سایر اولادش در شعبه سیم
 مذکور خواهد گردید بعون الله الملك المجید *

﴿ امیر عیسی بن امیر محمد ﴾

بعد از فوت پدر حاکم اکیل گشته * با برادران و سایر اقربا
 بطریق مدارا و مواساسه سلوک نمود . رعیت و سپاهی از عدل
 و انعام او راضی و شاکر بود * بعد از مدتی اجابت
 حق را الیک گفته به عالم آخرت نهضت فرمود *

﴿ دولت‌شاه بیگ بن امیر عیسی ﴾

بموجب وصیت پدر بامداد و معاونت عشیرت مرداسی حاکم اکیل
 گشت * و چون چند وقت حکومت نمود فوت کرده . پسرش

﴿ امیر عیسی ﴾

بر سر پر امارت نشست و در رعایت رعیت کما ینبغی کوشیده
 در زمان او ولایت اکیل معمور و آبادان گشت * و چون
 فوت کرد از دو پسر ماند اسفندیار و شاه محمد *

﴿ شاه محمد بيك بن امير عيسى ﴾

بحسب استحقاق قايم مقام پدر شده • بزودی عالم فانی را بدرود کرد. و از و پنج پسر ماند • قاسم بيك. و عيسى بيك. و منصور بيك و اصفهان بيك و اميران بيك •

﴿ قاسم بيك بن شاه محمد بيك ﴾

بفضل و دانش و شجاعت و مكارم اخلاق و عاقلان آداب از اينای زمان منفرد و ممتاز بود • در امور مملكت داری و تدبير و رعيت پروری در میانه حکام کر دستان بر امثال و اقران سرفراز • در زمان حكومت سلاطین آق قویونلو درجه اعتبار و مرتبه اختیار یافته او را ببله کی یکی از فرزندان خود مقرر گردانید بدان واسطه بین الناس ببله قاسم اشتهار دارد • و مشهور است که در تاریخ سنه ثلاث و عشر و تسعمایه که شاه اسمعیل صفوی بر دیار بکر استیلا یافت لله قاسم اطاعت او نکرده اظهار مخالفت نمود • بنابراین خان محمد استاجلو لشکر بر سر اگیل کشیده. آن ولایت را از تصرف او بیرون آورده بمنصور بيك نام شخصی از طوایف قزلباشیه داده مدتی هفت سال اگیل در تحت تصرف و تغلب ایشان بود و بعد از جنگ چالدران لله قاسم بامداد سلطان سلیم خان ولایت موردی را از ید تغلب قزلباش بیرون کرده • تکرار بر مسند حكومت متمکن شد • و بروایتی شهر آمد را در زمان قراخان

هم او بطریق حیهله از تعرف قزلباش بیرون آورده تسلیم محمد
پاشای میرمیران آنجا نمود. و همچنان در زمان آل عثمان پایه اعتبارش
روز بروز در ترقی و تزیید بود تا آخر باجسار موعود بعالم آخرت
رحلت فرمود * اولاد ذکور نداشت * حکومت را برادر
زاده اش مراد بیك وصیت نمود *

﴿ مراد بیك بن عیسی بیك ﴾

بوجب وصیت عمش حکومت اکیل از دیوان سلطان سلیمان
خان بدو مفوض شد * او مرد صالح و متدین و حاکم عادل رعیت
پرور خیر بود با اعلی و ادنی از بیگانه و آشنا بطریق مدارا و مواسا
سلوک مینمود و عمارت عالی در سر قبر عمش قاسم بیك ساخته
در جنب او خان و رباط بنا کرده هر روز نان و آش جهت آینده
ورونده تعیین نموده دایم الاوقات مترددین از آن منتفع می شوند
و این منازل در یک منزلی شهر آمد واقع شده * بخان شربطین
اشتهار دارد * چون چند سال از ایام حکومت او متمادی شد ازین
رباط فانی بسر منزل جاودانی شتافت و ازو علیخان و قاسم بیك
دو پسر مانده هر دو برادر متعاقب یکدیگر حکومت اکیل
کردند * اما زمان ایشان چو عهد کل و موسم سنبل چندان بقای
نداشت و بزودی ازین دنیای فانی رفتند و از قاسم بیك جعفر بیك
و غضنفر بیك دو پسر ماند *

﴿ جعفر بيك بن قاسم بيك ﴾

بعد از فوت پدر حسب فرمان سلطان سليم خان دوصفر
سن حکومت اکیل بدو ارزانی شده . حالاکه تاریخ هجری در سنه
خمس و الفست از بیست و پنج سال متجاوز است که بحکومت
آنجا مبادرت نموده کماکان متصرف است *

شعبه دوم

﴿ در ذکر حاکمان پالو ﴾

چنانچه قبیل ازین در احوال اکیل مذکور شد که حاکمان پالو
از نسل امیر تیمور تاش بن امیر محمد بن امیر ابونهم بن امیر
بولدوق اند . و امیر تیمور تاش امیری بود بصفت سخاوت
و فرزانیکی موصوف * و بسمت شجاعت و مردانگی معروف
آثار فتوت و صروت او در اطراف و اکناف عالم ظاهر * باشعه
انوار لطف و احسان در بین الاقران باهر * و برای صایب و تدبیر
ثاقب . در ربیع مسکون مشهور * محصل کلام از تاریخی که پدر زمام
حکومت پالو در قبضه اقتدار او نهاد تا هنگام وفات بارعایا و برایا
وسایر متوطنان آنجا بوجه احسن سلوک نمود * و چون فوت شد
ازو میر حمزه نام پسری مانده باستصواب عشایر و اقوام قایم مقام

پدر کردید * و چون او نیز بریاض رضوان خرامید ازو چهار پسر ماند حسین و یغمور و علی و رستم *

﴿ حسین بیک بن میر حمزه ﴾

بحسب ارث و استحقاق بجای پدر متصدی امر حکومت شد و در آن اثنا از فترات آق قویونلو هرج و مرج در دیار بکر واقع شده حسین بیک باراده فتح قلعه ارغنی بر سر طایفه ترکمان رفته بقتل رسید * هنوز از جام حکومت جرعه نوش نکرده که ساغر حنظل از دست ساقی اجل (و ظن آنه الفراق) در کشید چون اولاد ذکور نداشت حکومت برادر زاده اش جمشید بیک انتقال یافت *

﴿ جمشید بیک بن رستم بیک ﴾

منقولست که جمشید بیک در اوائل حال که عمش در قید حیات بود ملازمت خالد بیک پازوکی اختیار کرد * روزی در اثنای شکار جانوری شکاری خالد بیک آغاز سرکشی نموده با طائر فلک همراه گشت چنانچه همه کس قطع امید از آن جانور کردند که من بعد میل مرکز خاک نخواهد کرد * در اثنای تصورات مردم از اعلی علیین میل حنیض نموده آن جانور بر سر جمشید بیک نشست خالد بیک و اعیان آنرا بفال نیکو گرفته گفتند که این مرد عنقریب بدولت عظمی خواهد رسید * چون چند روز باین قضیه

سایح کشت که بمصداق * ﴿ نظم ﴾

هر آن فالی که از بازیچه برخاست *

چو اختر میکندش آن فال شد راست *

بظهور آمده حکومت پالو از عمش بدو انتقال یافت و او

مرد جهان دیده کار آزموده گرم و سرد دوران چشیده در تدبیر

مهمات و تمشیت معاملات و حل نکات مشکلات ید بیضا نمود

در محلی که امراء و حکام کردستان اطاعت آستان سلطان سلیم خان

نمودند او نیز حلقه بنده کی سلطان مزبور در کوش و غاشیه

فرمان برداری او بر دوش نهاده ولایت پالو را که در ید تغلب

قرلباشیه بود ضبط و صیانت و حفظ و حراست آن دیار در عهده

اهتمام عرب شاه بیک ترکان نموده بودند * بامدادواستعانت سلطانی

زور بازوی خود که چند دفعه جنگهای مردانه و رزمهای رستمانه

با جماعت نموده ملک موروثی خود را مستخلص گردانیده بتحت

تصرف خود در آورد * و از غرائب احوال آنکه غلام مملوک

جشید بیک در آن معارك شمشیری از دست لشکریان ترا که

بر سر خورده نصف استخوان کله او جدا شده * چنانچه مغزش

آشکارا نموده * جراحان پارچه کدوی خشک را برابر استخوانی که

جدا شده بریده بدانجا بستند بمرو را یام گوشت و پوست با کدو

التیام یافته مدت چند سال دیگر در قید حیات بوده * بروایتی

چند اولاد دیگر ازو پیدا شد * این قضیه اگر چه مناسبت باین احوال و موافقت باین مقال نداشت اما استادان این فن نیکو کردار هرگاه قصه غرائب آثار واقع شود رقمزده کلام بدایع نکار فرموده اند * القصه چون جمشید بیک زمام مهام ولایت پالو را بکف کفایت خود در آورد بحسن تدبیر در تراضی خاطر امیر و وزیر آل عثمان کوشیده ارکان دولت و اعیان حضرت را از خود متسلی گردانیده سلاطین حشمت آیین و خواقین معدلت گزین عثمانی را اعتقاد و اخلاص و اختصاص تمام و رسوخ مالا کلام بدو پیدا گشت چنانچه سلطان سلیمان خان غازی چند مرتبه که بعزم تسخیر ایران عبور از کردستان نمود شخصی از اصراء و حکام کردستان که ایاقیت مشاوره و استحضار سلطانی داشته باشد * قرعه قابلیت و استعداد این کار بنام جمشید بیک زدند * (نظم)

پسندیده آنکد پسندیده خرد را دل و عقل را دیده
صدف و ار خاموش و ز نکته پر بیرون استخوان و درون پر زدر

بنابرین چند دفعه در سفر ایران در مشاوره با سلطان زمان چون ظفر و اقبال همعنان می بود * و اکثر سخنان او که در هر وادی بمسامع هایون میرسید مقبول و مستحسن افتاده دست رد بر سینه مطالب و مقاصد او نمی نهاد * و فی الواقع در خیرات و مبرات در امور دنیا داری و رعیت پروری در عقل و فراست و در